

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در بحث ناقلیت و کاشفیت می‌توان گفت تمام مطالب و تمام احتمالات و اقوال بیان شد. حال باید دید تحقیق در مسئله چیست؟ گفتیم در دو مقام باید بحث شود؛ یک مقام، علی القاعده است قاعده یعنی با قطع نظر از روایت و با توجه به عموماتی که داریم مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» □ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ». می‌خواهیم بگوئیم ما باشیم و این ضوابط اصلی که در باب معاملات داریم (مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» □ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»)، آیا با وجود این ضوابط عامه (هنوز کاری به روایات خاصه نداریم) وارده در معاملات، ما کاشفیت را استفاده می‌کنیم یا ناقلیت را؟

دیدگاه مرحوم امام در مسأله

مرحوم امام در این کتاب البیع، بعد از اینکه تمام استدلال کاشفی‌ها را مورد مناقشه قرار دادند و بعد از اینکه کلام مرحوم رشتی، مرحوم آخوند، محقق اصفهانی، محقق نائینی و دیگر نظریات را (اعم از کشف حقیقی انقلابی و تقدیری و کشف حکمی مرحوم شیخ و کشف حکمی نائینی)، مورد مناقشه قرار می‌دهد، نتیجه‌ای که می‌گیرند ناقلیت است و می‌فرماید قاعده اقتضا می‌کند که اجازه ناقل باشد.

واقعاً هر کسی این بحث مرحوم امام را در ناقلیت و کاشفیت ببیند، متوجه می‌شود که ایشان چقدر در این بحث زحمت کشیده، چقدر به کلمات قوم مراجعه کرده است. مثلاً همین بحث کشف حکمی محقق نائینی، من در کلمات مرحوم خوئی ندیدم، چطور ایشان با اینکه محقق نائینی استادشان بوده، اما متعرض این مبنای استاد خود نشدند، در مصباح الفقه که یقیناً نیست، اما ملاحظه کردید مرحوم امام این نظریه نائینی را نقد کرده و مورد چندین اشکال قرار داد. اجتهاد به همین معناست یعنی اینکه شخص مجتهد، اطراف مسئله و احتمالات در مسئله را بررسی کند و بعد به یک نظری برسد، همه‌ی اینها را مورد بحث قرار دادند.

کشف حقیقی مشهوری را مورد بحث قرار دادند و قائل به استحاله‌اش شدند. کشف حقیقی تقدیری (که مرحوم رشتی گفت رضایت تقدیری کافی است) را مورد مناقشه قرار دادند، کشف حقیقی انقلابی (که مرحوم آخوند و محقق اصفهانی قائل شدند) را مورد مناقشه قرار دادند. استدلالی که دیگران برای کاشفیت کرده بودند (همان ادله‌ای که در شروع بحث بیان کردیم که دو دو دلیل از مکاسب نقل کردیم برای کاشفی‌ها) با آنکه اشکالاتی که بر آن وارد بود و جواب دادیم، اما مرحوم امام اشکالات را قبول

دارند و آن استدلالات را ناتمام می‌دانند و کشف حکمی مرحوم شیخ را نیز باطل کردند. کشف حکمی محقق نائینی را نیز باطل کردند.

مرحوم امام در پایان می‌فرماید: «فتحصّل من جمیع ما تقدّم أن النقل من زمان الإجازة»؛ بگوئیم وقتی اجازه آمد ناقلیت می‌آید، البته نقل و انتقال بین مبیع و ثمن واقع می‌شود فی جمیع الجهات؛ هم در عینش و هم در منافعش (تا قبل الاجازه نه نقل و انتقالی است و نه ملکیتی، اما اجازه که می‌آید حال بین ثمن و مضمن رد و بدل می‌شود). بنابراین، نقل من زمان الاجازه «لا مانع منه عقلاً و لا عرفاً و لا شرعاً، فإنّ العقد المسببی باق عرفاً»، این عبارتی که مرحوم امام دارند (که عقد مسببی باقی است)، این عقد مسببی را در مقابل چه آوردند؟ در مقابل عقد انشائی (یعنی الفاظ عقد که تمام شده) است.

«و لحقه به موجب إلتامه»؛ لحقوق اجازه به عقد موجب اتمام عقد است «و مضمونه ليس إلا النقل»؛ مضمون عقد نیز نقل است. «فیحصل ذلك بالاجازه من حينها»؛ این نقل وقتی اجازه می‌آید، از حین اجازه واقع می‌شود «بعد إمتناع النقل من الأوّل»؛ بعد از اینکه نقل از اول ممتنع باشد (همین که گفتیم مرحوم امام کشف حقیقی مشهوری و تأثیر المتأخر فی المتقدم را ممتنع می‌دانند).

«حتى فی باب الاجارة التي مضى مقدار من مدتها»، اگر یادتان باشد ما وقتی نظریه‌ی مرحوم آخوند خراسانی را در اینجا نقل می‌کردیم، مرحوم آخوند می‌گفت اگر کسی خانه‌ای را فضولتاً یک سال اجازه داد و بعد از دو ماه مالک خانه متوجه شد و اجازه داد، اگر این مستأجر رفته این دو ماه را نشسته، منفعتش برای این مستأجر است. یا در عقد موقت به همین صورت. مرحوم امام می‌فرماید ما قبول نداریم حتی در باب اجازه و عقد موقت (اگر یک زنی را فضولتاً عقد موقت کسی کنند به نکاح فضولی به یک سال، حالا زن بعد از یازده ماه خبردار شد و اجازه داد، این اجازه نسبت به گذشته اثری ندارد).

بنابراین، بحث ناقلیت و کاشفیت، مهم، مشکل و مؤثر است و عمدتاً هم در همین مثال نکاح مطرح می‌شود (که مثلاً آن مردی که به عقد فضولی این زن درآمده، در این مدت وطی کرده، اگر بگوئیم اجازه کاشف است، این وطی درست و حلال بوده است).

خلاصه دیدگاه مرحوم امام آنکه؛ قول به کشف را تماماً باطل می‌داند و می‌فرماید (1) اجازه ناقلیت من حین الاجازه را می‌آورد. (2) اجازه موجب اتمام عقد است. (3) مضمون عقد نقل است منتهی نقل من حین الاجازه.

بعد می‌فرماید «ففی مثل الاجارة و العقد المنقطع إما أن يساعد العرف و الشرع على التحليل بحسب الازمان و لازمه الصحة بالنسبة إلى ما بقى من المدة»؛ نسبت به این دو مورد (اجاره و عقد موقت)، اگر عرف تفکیک من حیث الازمان از جهت حلیّت را بپذیرد (یعنی عرف بگوید اشکالی ندارد ولو عقد موقت بوده، اما تا ماه یازدهم که خبر نداشته حرام بوده، اما اکنون که خبردار شد و اجازه داد، این یک ماه حلال است یا در اجاره بگوئیم تا حال مالک اصلی خبردار نبوده و استفاده از این خانه برای مستأجر حرام بوده، اما حالا که مالک خبردار شد و اجازه داد، از این به بعد حلال است) و عرف و شرع مساعدت کند (یعنی عرف قبول کرده و شرع نیز بپذیرد)، لازمه‌اش این است که بگوئیم نسبت به مابقی از مدت صحیح است.

بدین‌سان، بر اساس دیدگاه مرحوم امام اگر این مرد این زن را قبل الاجازه وطی کرده باشد، مصداق زنا داشته و حدّ زنا نیز باید بر او جاری شود، اما نسبت به مابقی مدت حلال است (این یک احتمال). «أو لا يساعد»؛ یا بگوئیم عرف و شرع در اجاره‌ی فضولی و عقد موقت فضولی تفکیک را قبول ندارد؛ یا از اول باید تماماً حلال باشد و یا اصلاً حلال نشود و از ابتدا تماماً حرام باشد، در این صورت «فلا بدّ من الحكم بالبطلان»؛ باید بگوئیم این عقد به طور کلی باطل است.^[1]

ارزیابی دیدگاه مرحوم امام

به مرحوم امام عرض می‌کنیم این چه نتیجه‌ای شد که شما گرفتید؟ اگر قائل به ناقلیت هستید، باید در همین عقد منقطع و در اجاره نیز قائل به ناقلیت شوید و بگوئید بقیه‌ی مدّت صحیح است. این عبارت «إما أن يساعد العرف أو الشرع» یعنی چه؟ غیر از این بحث ناقلیت و کاشفیت که بحث دیگری در شرع نداریم؛ نه روایت، نه آیه و نه قرینه‌ی خاصه‌ای داریم. شما اگر تکلیف این را روشن کرده و قائل به ناقلیت شدید، باید بفرمائید بقیه‌ی مدت این حلیّت تصرّف می‌آید؛ هم در اجاره و هم در عقد موقت و اگر قائل به کاشفیت شدید باید بفرمائید از اول تصرّفات صحیح بوده. بنابراین، از این دو حال خارج نیست. اینکه «إما أن يساعد العرف أو الشرع لا يساعدا» وجه فنی ندارد.

مثل مرحوم آخوند می‌گوید چون در اجاره و عقد منقطع نمی‌توانیم تفکیک کنیم، این را قرینه می‌گیرند بر اینکه ما باید قائل به کاشفیت شویم. شما باید این را جواب بدهید، اگر این را نمی‌پذیرید، ولی مع ذلک قائل به ناقلیت بشوید، باید بفرمائید بقیه‌ی مدت درست است و عقد اجاره یا عقد منقطع صحیحاً واقع شده، بعد هم آن مالک یا این زن آمده اجازه داده است. به چه دلیلی ما قائل به بطلان شویم رأساً؟ تعلیقه‌ای که ما بر فرمایش مرحوم امام داریم این است که «لا وجه للقول بالبطلان رأساً» بگوئیم اصلاً این کأن لم یکن باشد.^[2]

بنابراین، این هم اشکالی است که ما بر این فرمایش مرحوم امام داریم که چرا مسئله‌ی بطلان من رأسه را قائل می‌شوید و اصلاً چرا احتمالش را می‌دهید؟ شما روی مبنای خودتان که قائل به ناقلیت هستید، باید محکم بگوئید از این به بعد صحیح است و از این به بعد حلیّت نیز می‌آید و اشکالی ندارد.

نکته‌ای درباره روش‌شناسی مرحوم امام

دیروز یک مصاحبه‌ای داشتم راجع به شخصیت قرآنی مرحوم امام، در آن مصاحبه یک مطلبی گفتم که واقعاً از همین دیروز دارم فکر می‌کنم که ما کجا هستیم و امام کجا بوده؟! ما در چه مرتبه‌ای هستیم و ایشان در چه مرتبه‌ای بوده! در آن مصاحبه گفتم یادم می‌آید در بحث آداب نماز، مرحوم امام یک آیه‌ای را مورد بحث قرار می‌دهد، نکات خیلی لطیف و ظریفی را از آیه استفاده می‌کند و بیان می‌کند و بعد در آخر می‌نویسند اینقدر از این آیه نکته در ذهن من هست که اگر آنها را بخواهم بنویسم، یک کتاب می‌شود. اهل مبالغه و کذب هم نبوده و معلوم می‌شود خیلی نکته در ذهنش بوده و واقعاً امام شخصیت خیلی عجیبی بوده، حالا هم به ایام ارتحال امام می‌رسیم و اگر زنده بودیم نکاتی را خواهم گفتم، واقعاً شخصیت عجیبی بوده که حوزه‌ها شناختند قدر امام را.

در همین مباحث اجتهادی در روش اجتهادی مرحوم امام خیلی دقت کنید. شما ببینید در یک بحثی که زیاد هم مورد سؤال واقع می‌شود (مربوط به زن‌ها) که آیا بین زن سیده و غیر سیده از نظر سن یا سگی فرق وجود دارد یا نه؟ مشهور فقها می‌گویند بله، غیر سیده در 50 سالگی یا سیه می‌شود و سیده در 60 سالگی، من اخیراً داشتم روی این بحث کار می‌کردم دیدم قطع نظر از نتیجه‌ی مسئله، روش اجتهادی در مسأله مهم است. ما در این بحث، روایات خمسين و چند روایت صحیح داریم، روایات ستین به صورت مطلق چند تا روایت داریم، یک گروه سوم هم روایاتی داریم که تفصیل می‌دهد بین سید و غیر سید، اما این بزرگان نجف، مانند مرحوم خوئی (رضوان الله تعالی علیه) (که حق بزرگی بر همه‌ی ما دارند)، ایشان با آن هنر و قدرت فوق‌العاده‌ی اصولی که دارد، تمام روایات را از صحنه خارج می‌کند و اثبات می‌کند که دست ما از روایات کوتاه است و باید علی‌القاعده بحث کنیم، بعد هم راهی را طی کردند که چقدر برای زن‌ها مشکل شده و منجر شده به احتیاط بین جمع بین تروک حائض و احکام مستحاضه شده است.

عرض کردم در مورد خمسين، سه روايت صحيحه داريم (يعني روايتي كه مي‌گويد زن به پنجاه سالگي كه مي‌رسد يائسه مي‌شود مطلقاً؛ سيد و غير سيد)، در ستين دو روايت داريم كه يكي صحيحه و ديگري مرسله است (مي‌گويد زن كه به 60 سالگي رسيد يائسه مي‌شود؛ چه سيده و چه غير سيده)، در روايات گروه سوم كه غالبش مرسله است، تفصيل داده شده است (البته بايد توجه داشت كه روايات گروه سوم، از مراسلات ابن ابي عمير است و طائفه‌ي اماميه مي‌گويند مراسلات سه نفر مانند مسانيدشان است؛ ابن ابي عمير، صفوان و بزئطی).

اينها وجود دارد، مجموعاً انسان يك علم اجمالي دارد كه بعضي از اينها را لااقل امام معصوم فرموده، يك چنين علم اجمالي وجود دارد يعني اينجا تواتر اجمالي وجود دارد، اما محقق خويي تمام روايات را با يك اشكالاتي از صحنه‌ي استدلال و اجتهاد خارج کرده و مي‌گويند حالا قاعده چه مي‌گويد و برويم سراغ قاعده، ولي امام (رضوان الله تعالى عليه) همين جا روايات را مورد بحث قرار مي‌دهند (در بعضي از روايات ستين نيز مناقشه داشته و مي‌گويند به يك قرائني ما مي‌گوئيم اين يك اشتباه يا تحقيقي شده يا از نُسَاح يا از رُوات)، اما روش اجتهادي‌شان روش ديگري است. روي روش اجتهادي مرحوم امام بيشتر كار كنيد. واقعاً در فقه نبايد از روش اجتهادي امام غافل باشيم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «فتحصل من جميع ما تقدم: أنَّ النقل من زمان الإجازة لا مانع منه عقلاً، و لا عرفاً، و لا شرعاً؛ فإنَّ العقد المسبَّبي باق عرفاً إلى زمان الإجازة، و لحوقها به موجب إتمامه، و مضمونه ليس إلَّا النقل، فيحصل ذلك بالإجازة من حينها بعد امتناع النقل من الأوَّل، حتَّى في باب الإجارة التي مضى مقدار من مدَّتها. ففي مثل الإجارة و العقد المنقطع: إمَّا أن يساعد العرف و الشرع على التحليل بحسب الأزمان، و لازمه الصحَّة بالنسبة إلى ما بقي من المدَّة، أو لا يساعد، فلا بدَّ من الحكم بالبطلان.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 2، ص 234.

[2] □ نکته: يادم مي‌آيد كه در زمان مرحوم والد ما، بعضي‌ها مراجعه کرده و مي‌گفتند عقد موقتي بوده كه بعد از عقد موقت، زن يك حيض (عده) نگه داشته و بعد ازدواج کرده، ولو مبنای خود ايشان حيضتان بود و مشهور هم مي‌گويند حيضتان، اما ايشان مي‌فرمود چون بعضي از آقاياں ولو در ميان قدما حيضه‌ي واحده را كافي مي‌دانند، در اين مسئله بگوئيد حجت قرار بدهند و عملشان صحيح باشد. فقيه تا بتواند بايد راه پيدا كند، عمل مردم را از حرمت خارج كند.